



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۶ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۱۷

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم - نظریه تعهد

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

عرض کردیم در مسلک وضع دو دیدگاه وجود دارد و در دیدگاه دوم چندین نظریه باید مورد بررسی قرار گیرد. نظریه اول که مورد بحث و بررسی قرار گرفت نظریه مرحوم آخوند بود که در جلسه گذشته ذکر شد.

نظریه دوم: نظریه تعهد یا التزام

این نظریه در کلمات محقق رشتی و محقق حائری آمده است. محقق حائری این نظریه را اختیار کرده وفاقاً للمحقق الرشتی.^۱ از جمله کسانی که این نظریه را پذیرفته و به شرح و بسط آن پرداخته مرحوم آقای خوبی است. مرحوم آقای خوبی می فرماید به طور کلی بر اساس این نظریه حقیقت وضع عبارت است از تعهد و التزام نفسانی که در نفس واضح پدید می آید، یعنی تعهد و التزام به آن که هر گاه معنایی را اراده و قصد کند و بخواهد آن را به دیگری تفهیم نماید به لفظ خاص تکلم کند پس وضع یک تعهد و التزامی است که وضع در نفس خود قرار می دهد و خودش را متعهد می کند که اگر خواست برای تفهیم و تفهیم چیزی از لفظ استفاده کند فلان لفظ خاص را به کار برد حال اگر مخاطب به این التزام توجه کند به آن معنی هم منتقل خواهد شد پس علاقه بین لفظ و معنی نتیجه آن التزام و تعهد است. آنچه ذکر شد عصاره این نظریه بود لکن برای اینکه ابعاد این نظریه مشخص و معلوم شود ما کلمات مرحوم آقای خوبی را در این رابطه نقل می کنیم و بعد به بررسی این نظریه خواهیم پرداخت.

توضیح این نظریه این است که انسان یک موجود مدنی بالطبع است و اهل ارتباط و روابط اجتماعی است لذا برای تنظیم زندگی مادی و معنوی خود نیازمند ابزاری است که به واسطه آن با دیگران ارتباط برقرار کند یعنی مقاصد و اغراض خود را به دیگران منتقل کند و در مقابل از مقاصد و اغراض دیگران مطلع شود. ابزار انتقال اغراض و مقاصد مختلف است؛ بعضاً ممکن است به اشاره این کار شود لکن اشاره محدودیت‌هایی دارد که مانع استفاده از این ابزار در تمام اوقات و شرائط است؛ چون اشاره فقط می تواند در مورد بعضی از محسوسات آن هم محسوساتی که بیشتر در مرئی و منظر است استفاده شود اما بعضی از محسوسات و اساساً معانی غیر محسوسه؛ یعنی معقولات به هیچ وجه قابل اشاره نیست لذا چیزی مناسب تر از لفظ برای انتقال اغراض و مقاصد وجود ندارد. برای این منظور واضع وقتی که لفظ را وضع می کند یک التزام و تعهدی در نفس خودش ایجاد می کند که هر وقت خواست معنایی را تفهیم کند و این معنی قرار شد که از طریق لفظ به دیگری منتقل شود

۱. درر الفوائد، ص ۳۵.

حتماً آن لفظ خاص را مورد استفاده قرار دهد؛ مثلاً اگر عرب زبانی خواست جسم سیال باردً بالطبع را به دیگران تفهیم کند خود را متعهد می‌کند از لفظ ماء استفاده کند یا مثلاً پدری که نام فرزندش را زید می‌گذارد در واقع خودش را متعهد می‌کند و در نفسش این التزام را پدید می‌آورد که هر وقت تصمیم گرفت درباره این فرزند به دیگران چیزی بگوید و خواست از طریق لفظ آن را به دیگران منتقل کند کلمه زید را به کار برد و این تعهدی است که واضح ایجاد می‌کند.

نکته مهم و قابل توجه این است که آیا وضع، قرار دادن لفظ بر معنی است یا اینکه این تعهد، وضع است؟ فارق اصلی این نظریه با نظریات دیگر در همین نکته است که مرحوم آقای خوئی می‌گوید اگر کسی لفظی را برای معنایی قرار داد وضع محسوب نمی‌شود، وقتی که واضع می‌گوید جعلتُ هذا اللفظ لهذا المعنی وضع نیست بلکه حکایت از وضع است و این عبارت، حقیقت وضع را حکایت می‌کند و میرز تعهد و التزام نفسانی است و حقیقت وضع همان التزام و تعهد نفسانی است؛ به عبارت دیگر حقیقت وضع در باطن و نفس واضع محقق می‌شود و یک امر درونی است مثل اینکه درباره حقیقت توبه گفته می‌شود حقیقت توبه این نیست که کسی بگوید: استغفر الله ربی و اتوب إليه بلکه حقیقت توبه آن تعهدی است که تائب در نفس خود بر عدم بازگشت به گناه ایجاد می‌کند و نفس خود را ملتزم می‌کند به اینکه به دایره گناه وارد نشود ولی وقتی می‌گوید استغفر الله این عبارت در واقع میرز آن حقیقتی است که در نفس او وجود دارد. پس حقیقت وضع همان تعهد و التزام نفسانی است که در نفس واضع ایجاد می‌شود و این یک امر درونی است که باعث می‌شود واضع بگوید جعلتُ هذا اللفظ لهذا المعنی لذا گفته نشود خود قرار دادن لفظ برای یک معنایی، وضع است بلکه حقیقت وضع، تعهد و التزامی است که واضع در نفس خود ایجاد می‌کند.

از نتایج این نظریه آن است که طبق این تفسیر واضع یک نفر نیست بلکه همه مستعملین الفاظ حقیقتاً واضع می‌باشند چون تعهد و التزام در همه وجود دارد یعنی آن کسی که گفته جعلتُ هذا اللفظ لهذا المعنی واضع است و کسانی هم که بعد از او لفظ مورد نظر را در معنای آن به کار می‌برند واضع‌اند چون همه مستعملین یک التزام و تعهدی در درون خود ایجاد کرده‌اند که هر وقت خواستند مثلاً به حقیقت میز اشاره کنند از لفظ میز استفاده کنند و این تعهد در همه مستعملین اعم از گذشتگان و موجودین و آیندگان وجود دارد و همه این تعهد را دارند اما علت اینکه به شخص اول واضع گفته می‌شود و به نفرات بعد از او که لفظ را در معنای خودش استعمال می‌کنند مستعمل گفته می‌شود صرفاً به خاطر اسبقیت در وضع است و به خاطر تقدم در تعهد و التزام نفسانی است که آن شخص اول پیدا کرده است، این تعهد و التزام نفسانی اولین بار در نفس کسی پیدا شده که می‌گوید جعلتُ هذا اللفظ لهذا المعنی ولی این منحصر در او نیست و همه کسانی که این لفظ را استعمال می‌کنند واجد چنین تعهدی هستند و به همین خاطر است که به نفر اول واضع و به نفرات بعد از او مستعمل گفته می‌شود.

پدری که اسمی را برای فرزندش انتخاب می‌کند در واقع تعهد و التزامی در نفس خود ایجاد کرده که زمانی که اراده کند مطلبی را درباره فرزندش به دیگران تفهیم کند با این نام او را به دیگران معرفی کند مثلاً وقتی می‌گوید نام این پسر را محمد گذاشته‌ام، خود قرار دادن این نام برای فرزندش وضع نیست بلکه این حاکی از تعهدی است که او در نفس خود ایجاد کرده و

آن تعهد و التزام نفسانی حقیقتاً وضع محسوب می‌شود و دیگران هم که بعد از او نام محمد را برای فرزند او به کار می‌برند در واقع یک نوع تعهد و التزام در خودشان ایجاد می‌کنند و خود را ملتزم می‌کنند که بعد از آن اگر خواستند درباره فرزند آن شخص مطلب یا نکته‌ای را به دیگران تفهیم کنند از لفظ محمد استفاده کنند.

مرحوم آقای خوئی در ادامه می‌فرماید اصلاً سیره عقلائییه بر این التزامات و تعهدات مستقر شده یعنی همه گفتگوهایی که بین انسان‌ها واقع می‌شود بر اساس این تعهد است، اگر کسی لفظی را به کار برد و اراده تفهیم معنایی غیر از معنای واقعی آن را کند دیگران بر علیه او احتجاج می‌کنند که این مقصود تو موافق آن التزام و تعهد موجود در نفس تو نیست؛ مثلاً اگر کسی ادعا کند من از لفظ ماء استفاده کردم ولی مقصود من جسم سیال بارد بالطبع نبود بلکه منظور من برگ درخت بود در این صورت عقلاء به او می‌گویند تو بر خلاف تعهد و التزام نفسانی خود عمل کردی چون التزام نفسانی و تعهد تو این بوده که اگر خواستی این جسم سیال را به دیگران تفهیم کنی باید از لفظ ماء استفاده کنی و نمی‌توانی لفظ ماء را به کار ببری و معنایی غیر از جسم سیال بارد بالطبع را اراده کنی پس عقلاء می‌توانند با این شخص احتجاج کنند و او را بر مخالفت با التزام نفسانی خودش مورد مؤاخذه قرار دهند. پس معلوم شد که حقیقت وضع بنا بر این نظریه التزام و تعهدی نفسانی است.

مرحوم آقای خوئی در پایان ادعا می‌کند که این مسلک و نظریه به دو نقطه منحل می‌شود:

(۱) یکی اینکه هر متکلمی حقیقتاً واضع است و این نتیجه ضروری مسلک تعهد است که حقیقت وضع تعهد است و هر کسی که این تعهد را داشت واضع محسوب می‌شود.

(۲) دوم آن که علقه وضعیه بین لفظ و معنی مختص به صورت خاصی است که آن صورت خاص این است که هر گاه متکلم قصد تفهیم معنی به لفظ را داشته باشد از آن لفظ خاص استفاده کند.

ایشان در ادامه می‌فرماید معنایی را که ما برای وضع ذکر کردیم مناسب با معنای لغوی وضع است چون معنای لغوی وضع جعل، اقرار و تثبیت است و وضع لفظ و وضع قوانین هم یکی از آنهاست، وقتی گفته می‌شود حکومت یک قانون وضع کرد منظور این است که حکومت التزام به تنفیذ و اجرای آن قانون پیدا کرد یعنی خود را متعهد به تنفیذ آن قانون کرد پس وضع قانون یعنی تعهد به پیاده کردن قانون در جامعه و جعل لفظ برای معنی هم از همین قرار یعنی ثابت کردن و پا برجا کردن لفظ برای معناست.

مرحوم آقای خوئی آن‌گاه برای اینکه این نظریه استقرار پیدا کند و تثبیت شود به سه اشکال پیرامون این نظریه پاسخ می‌دهد یعنی خود ایشان سه اشکال را نقل و از آنها جواب می‌دهد.

اشکال اول:

این تعریف از حقیقت وضع مبتلا به مشکل دور است چون از طرفی وضع عبارت است از تعهد و حقیقت وضع همان التزام و تعهد نفسانی واضع است و از طرف دیگر تعهد ذکر لفظ هنگام قصد تفهیم معنی متوقف بر علم به وضع است چون در صورتی انسان خود را متعهد می‌بیند که مثلاً لفظ ماء را برای جسم سیال بارد بالطبع استعمال کند که نسبت به وضع لفظ ماء برای

معنای آن علم داشته باشد و گرنه اگر نسبت به وضع لفظ علم نداشته باشد متعهد بودن او معنا ندارد و لغو است. پس از یک طرف تعهد متوقف بر علم به وضع است و از طرف دیگر عرض کردیم که حقیقت وضع همان تعهد است لذا علم به وضع هم متوقف بر تعهد است و این دور باطل است.

پاسخ:

مرحوم آقای خوئی در پاسخ از این اشکال می‌گوید ما دو نوع تعهد داریم؛ یکی تعهد شخصی فعلی و دیگری تعهد کلی نفسانی. تعهد شخصی فعلی متوقف بر علم به وضع است و این در مرحله استعمال وجود دارد یعنی مستعمل وقتی می‌خواهد لفظی را در معنای آن به کار ببرد در مرحله استعمال باید به وضع لفظ مورد نظر برای معنای آن علم داشته باشد و تا زمانی که علم به وضع نداشته باشد نمی‌داند که مثلاً لفظ ماء را باید برای جسم سیال بارد بالطبع استعمال کند پس در اینکه تعهد متوقف بر علم به وضع است تردیدی نیست ولی این تعهد یک تعهد شخصی فعلی است که مستعملین باید علم به وضع داشته باشند تا این تعهد و التزام در آنها شکل گیرد اما اینکه ما گفتیم وضع عبارت از تعهد است منظور از آن تعهد یک تعهد کلی نفسانی است یعنی تعهد به ذکر طبیعی لفظ در هنگام تفهیم طبیعی معنی مثل آنچه که در مورد قضیه حقیقیه گفته می‌شود پس دور مرتفع شد به این نحو که تعهدی که متوقف بر علم به وضع است تعهد شخصی فعلی است ولی تعهدی که علم به وضع بر آن متوقف است تعهد کلی نفسانی است لذا دور پیش نمی‌آید.

اشکال دوم:

اینکه اگر علقه وضعیه بین الفاظ و معانی مطلق نباشد پس وقتی لفظی از شخصی صادر می‌شود در حالی که قصد تفهیم ندارد نباید موجب انتقال ذهن به معنای آن شود و اگر از شخصی بدون اراده و اختیار لفظی صادر شود نباید موجب انتقال به معنایی شود در حالی که این چنین نیست. توضیح مطلب اینکه آقای خوئی فرمودند وضع عبارت است از تعهد و التزام به اینکه اگر شخصی خواست معنایی را به دیگران تفهیم کند از فلان لفظ خاص استفاده کند پس در واقع علقه بین لفظ و معنی مطلق نیست بلکه این علقه مقید به قصد تفهیم معناست چون این تعهد در حقیقت وضع نهفته است که قصد و اراده تفهیم معنی به لفظ خاص باشد پس معنای این سخن این است که جایی که قصد تفهیم معنی نیست نباید معنایی به ذهن منتقل شود؛ مثلاً اگر شخصی موقع سخن گفتن اشتبهاً سخنی را بگوید در حالی که قصد تفهیم معنی را هم ندارد یا مثلاً کسی خواب باشد و بدون اراده و اختیار چیزی بگوید که قصد تفهیم معنی ندارد یا مثلاً دو شیء در اثر اصطکاک با هم لفظی را ایجاد کنند که قصد تفهیم معنی هم نیست در این موارد انسان نباید از این الفاظ به معنای آنها منتقل شود در حالی که قطعاً در همه این حالات معنای لفظ به ذهن انسان متبادر می‌شود. پس اشکال دوم این است که اگر علقه وضعیه بین لفظ و معنی مطلق نباشد و تابع تعهد و التزام به قصد تفهیم معنی باشد باید در مواردی که قصد تفهیم معنی نیست معنی به ذهن خطور نکند در حالی که قطعاً معنی به ذهن منسب می‌شود.

پاسخ:

مرحوم آقای خویی در پاسخ از این اشکال می‌فرماید اساساً تبادل معانی و انسباق به ذهن مستند به وضع نیست، ایشان می‌فرماید اینکه می‌بینید از لفظ ولو از صادر غیر ذی شعور یا صادر از ذی شعور من غیر اختیار، انسان به معنای آن منتقل می‌شود به خاطر انسی است که بین لفظ و معنی در اثر کثرت استعمال حاصل شده و ربطی به وضع ندارد.

بحث جلسه آینده: انشاء الله اشکال سوم و پاسخ آن و بررسی نظریه تعهد را در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»